

موانع اخلاقی تشخیص حق از باطل در کلام امیر المؤمنین علی علیه السلام

مریم قرانی (دانشجو)

mary.gharaei@yahoo.com

ناصر رفیعی (استادیار دانشگاه المصطفی)

rafie.n@qhu.ac.ir

احمد غلامعلی (عضو هیئت علمی دانشگاه قرآن و حدیث)

a.gholamali110@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۶/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۲۵

چکیده



فصلنامه علمی ترویجی - شماره بیست و پنجم - بهار و تابستان ۱۳۹۷

حق‌مداری و دوری از باطل، افزون بر شناخت حق، نیازمند زدودن موانع آن هم هست. بنا بر مطالعات کتابخانه‌ای، موانع اعتقادی، اجتماعی، و اخلاقی می‌تواند سبب شود حق از باطل تشخیص داده نشود. در این نوشتار، با تحلیل آموزه‌های علوی در کتاب نهج‌البلاغه و سیره امیرمؤمنان، پدیده‌ها و خصالت‌های اخلاقی‌ای که مانع فهم درست حق می‌شود، شناسایی و گونه‌بندی شده است. رذایل اخلاقی چون کبر، تعصب، لجاجت، بی‌تقوایی، طمع، دل‌بستگی به دنیا، حسادت و... از جمله این موانع است. با توجه به تأکید فراوان امیرمؤمنان، به نظر می‌رسد اساسی‌ترین مانع اخلاقی برای تشخیص حق از باطل، دل‌بستگی به دنیا و بی‌تقوایی است. برآیند اثرگذاری موانع اخلاقی در این نوشتار به تفصیل بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها: موانع تشخیص، حق و باطل، امام علی علیه السلام، موانع اخلاقی.

مقدمه

رعایت اخلاق نیک، و دوری از رذایل اخلاقی، در تأمین سعادت دنیا و آخرت انسان مؤثر است. درک خوبی اخلاق نیک و بدی اخلاق رذیله، در فطرت بشر نهاده شده است. انسان با تأمل و تفکر می‌تواند به شناخت آن‌ها دست یابد؛ ولی معمولاً اسیر خواسته‌های نفسانی و غرایز است. در نتیجه در شناخت فضایل و رذایل و پایبندی به آن‌ها دچار اشتباه می‌شود (امینی، ۱۳۸۸: ۳۸/۱). فضایل اخلاقی سرمایه نجات و رستگاری انسان، و رساننده او به سعادت جاویدان است. در مقابل، رذایل اخلاقی مایه بدبختی و شقاوت همیشگی او است. پاک کردن نفس از رذایل، و

آراستن آن به فضایل از مهم‌ترین واجبات است و بدون آن دستیابی به زندگانی حقیقی محال است. پس بر هر خردمندی لازم است در به دست آوردن فضایل اخلاقی، که حد وسط و اعتدال در خوبی‌ها و صفت‌ها است کوشا باشد، و از رذایل، که افراط و تفریط است، اجتناب کند؛ زیرا اگر در این راه کوتاهی کند، گمراهی و رفتن به راه باطل برای او حتمی خواهد بود (نراقی، ۱۳۸۶: ۳۶).

یکی از بزرگ‌ترین فضایل اخلاقی، پایبندی به حق است. در سخنان امیرالمؤمنین علی علیه السلام، پایبندی به حق، برترین اعمال، مایه نجات، مایه سعادت، ریشه حکمت و میوه عقل خوانده شده است (تهرانی، ۱۳۸۱: ۱۶۸/۸). پایبندی به حق، فقط عمل به حق نیست؛ بلکه حق‌گویی (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۱۱۸)، حق‌گرایی (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۴۵۶)، و حق‌پایی و دفاع از حق (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۳۹۳) را نیز شامل می‌شود. افزون بر آن، شناخت حق از باطل، و پیروی از حق و پرهیز از باطل و ترک زشتی‌ها نیز در سطح همگانی برای رفتن جامعه به سوی اخلاق الهی مؤثر است (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۳۴۴).

پس می‌توان گفت رذایل اخلاقی مانع از تشخیص حق می‌شود؛ ولی اگر انسان حق را درست تشخیص دهد، خود می‌تواند عاملی برای رفتن او به سمت اخلاقی شدن باشد. لذا در این نوشتار در پی آن هستیم که با بررسی کلام امیرالمؤمنین، بخشی از این رذایل را که در تشخیص نقش دارند مشخص نماییم.

۱. تکبر

یکی از ویژگی‌های اخلاقی که باعث دشواری تشخیص حق می‌شود، تکبر است. تکبر در لغت، به معنای خودبرتربینی و بزرگی فروختن به دیگران است. در اصطلاح اخلاق، حالتی است که آدمی خود را بالاتر از دیگری ببیند و گمان کند بر او برتری دارد (نراقی، ۱۳۸۶: ۱۶۲). امام علی علیه السلام کبر را بزرگترین فریب شیطان می‌داند که مانند زهر کشنده وارد قلب انسان می‌شود (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۲۹۴) و معتقد است این صفت انسان را از حق‌پذیری دور می‌کند. پس تکبر باعث می‌شود انسان حتی با شناخت حق نیز، از پذیرش آن سر باز زند.

طَلَبْتُ الْخُضُوعَ فَمَا وَجَدْتُ إِلَّا بَقْبُولِ الْحَقِّ، اقْبَلُوا الْحَقَّ، فَإِنَّ قَبُولَ الْحَقِّ يُبْعَدُ

من الکبر (محمّدی ری شهری، ۱۳۷۷: ۱۵/۱۰)؛

فروتنی را جستم و آن را جز در پذیرش حق، نیافتم. پس حق‌پذیر باشید؛ زیرا پذیرش حق [شما را] از تکبر دور می‌کند.

رسول خدا ﷺ در سخنی دیگر، ضمن تعریف کبر و بیان اثرات دنیایی و آخرتی آن، بر این نکته تأکید می‌کند که در واقع معنای اصلی کبر همان روی‌گردانی و ترک کردن حق است (مجلسی، ۱۴۰۳: ۹۰/۷۴).^۲ کسی که متکبر است نمی‌تواند به حق دست پیدا کند. در قرآن هم به این موضوع اشاره شده است که کسانی در زمین، به ناحق، تکبر می‌کنند، از آیات رحمت خداوند محروم می‌مانند (اعراف: ۱۴۶). امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه یک، آنجا که درباره شیطان صحبت می‌کنند، غرور و تکبر او را دلیل اصلی بدبختی و دور شدن او از حق معرفی می‌کنند (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۴۲) و از کبر، برگرفته شده از صفت تعصب و خودخواهی، بر حذر می‌دارند. ایشان یکی از دلایل جهالت و ضلالت امت‌های پیشین را، همین کبر برگرفته از آموزه‌های جاهلیت می‌داند (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۲۸۹). در سخنی دیگر، ایشان درمان کبر را، راهی برای برگرداندن عقل از دست رفته می‌دانند:

وَإِذَا أَحَدَثَ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أُبْهَةً أَوْ مَخِيلَةً فَانظُرْ إِلَى عَظِيمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ وَقُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَى مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ فَإِنَّ ذَلِكَ يُطَامِنُ إِلَيْكَ مِنْ طِمَاحِكَ وَيَكْفُفُ عَنْكَ مِنْ غَرْبِكَ وَيُفِيءُ إِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ عَنْكَ مِنْ عَقْلِكَ (سیدرضی، ۱۳۸۰: ص ۴۲۸)؛

اگر حکومت برای تو باعث خود بزرگ بینی شد، به بزرگی سلطنت خداوند، که بالاتر از تو است و قدرتی که بر تو دارد و تو را بر خودت آن قدرت و توانایی نیست نظر کن، که این نظر کبر و غرورت را می‌نشاند، و تندی و شدت را از تو باز می‌دارد، و عقل از دست رفته را به تو باز می‌گرداند.

با توجه به این سخن می‌توان گفت: کسی که دچار تکبر است، در واقع نمی‌تواند از نیروی اندیشه و عقل خود استفاده کند (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۴۱۳). کسی که نتواند از نیروی اندیشه و عقل خود استفاده کند، نخواهد توانست به درستی تشخیص دهد. امام محمد باقر علیه السلام در این باره می‌فرماید:

^۲ - ... لَكِنَّ الْكِبْرَ أَنْ تَتَّكِرَ الْحَقُّ وَتَتَجَاوَزَهُ إِلَى غَيْرِهِ وَتَنْظُرَ إِلَى النَّاسِ

مَا دَخَلَ قَلْبَ امْرِئٍ شَيْءٌ مِنَ الْكِبَرِ إِلَّا نَقَصَ مِنْ عَقْلِهِ مِثْلَ مَا دَخَلَهُ مِنْ ذَلِكَ، قَلَّ ذَلِكَ أَوْ كَثُرَ (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۸۶/۷۵)؛
 ذره‌ای از تکبر به درون دل کسی راه نیافت، مگر آنکه به همان اندازه از خردش کم شد؛ چه اندک باشد، چه بسیار.

۲. تعصب

از دیگر موانع تشخیص حق از باطل، تعصب است. عصبیت یعنی حمایت از خود و چیزی که منسوب به خود است؛ از جمله دین، خویشاوندان و ... (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۶۰۶/۱). این صفت از جمله مسائلی است که باعث می‌شود انسان نتواند حق را درست تشخیص دهد. عصب به معنای «وابستگی غیر منطقی به چیزی» تا آنجا که انسان حق را فدای آن کند (محمدی ری شهری، ۱۳۷۹: ۲۷۷/۱).

البته ذکر این نکته لازم است که تعصب دو جنبه مثبت و منفی دارد. اگر تعصب به معنای جانبداری و حمایت جدی از حق و ارزش‌های دینی باشد، و انسان با رهنمودهای فطری حب ذات بر حفظ چنین آرمان‌های خداپسندانه‌ای پای فشارد، در حقیقت موفق به شکر عملی این نعمت بی‌بدیل الهی شده است. ولی در نقطه مقابل، به همان اندازه استفاده نادرست و غیر منطقی از آن سعادت سوز و مهلک خواهد بود (مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۱۵۹).

صفت تعصب، انصاف و حق‌جویی را در قلب می‌کشد و ستم را جایگزین می‌کند. از دیگر اثرات تعصب این است که قوه ادراک را خاموش می‌کند (محمدی ری شهری، ۱۳۸۵، ۸۰/۱). پس یکی از موانع فکری تشخیص حق، تعصب است. به این معنا که انسان بدون توجه به حق و باطل بودن چیزی، بر آن پافشاری کند. (مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۱۵۹). در این موقعیت، انسان واقعیت را آن طور که هست نمی‌بیند. برای اینکه انسان بتواند حقایق را به درستی درک کند، به ذهنی صاف نیاز دارد. یکی از شباهت‌های آینه و ذهن، که قرآن هم بر آن تأکید می‌کند، این است که انسان برای شناخت، به فکر و روح بی‌رنگ نیاز دارد. یعنی باید ذهن را از هر گونه غرض و مرض و تعصب مثبت یا منفی پاک کند، تا ذهن آن چنان بی‌رنگ باشد که صورت‌ها را منعکس کند (مطهری، ۱۳۷۸: ۴۲۲/۱۳).



تعصب باعث می‌شود انسان در مرحله تشخیص، با برخی پیش‌داشته‌ها به داوری بپردازد و نتواند موضع‌گیری درستی نسبت به مسائل داشته باشد. چنین فردی نخواهد توانست در مرحله شناخت به درستی عمل کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه درباره چنین کسانی می‌فرماید:

صَدَقَهُ بِهٖ اَبْنَاءُ الْحَمِيَّةِ وَ اِخْوَانُ الْعَصِيَّةِ وَ فُرْسَانُ الْكِبَرِ وَ الْجَاهِلِيَّةِ حَتَّىٰ اِذَا
انْقَادَتْ لَهٗ الْجَامِحَةُ مِنْكُمْ (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۲۸۷)؛

ولی زادگان کبر و نخوت با عمل خود ادعایش را تصدیق کردند، و برادران عصیت، و سواران کبر و جاهلیت، آن گفتار کج و باطل را راست آوردند، تا گردن‌کشانی چون شما مطیع او شدند.

ایشان در این سخن افراد متعصب را در کنار فرزندان کبر و نخوت و افراد متکبر و جاهل، تصدیق‌کنندگان و پیروان شیطان می‌خوانند و آن‌ها را در کنار یکدیگر قرار می‌دهند. با توجه به معنای لغوی شیطان می‌توان گفت این ویژگی‌ها و صفات اخلاقی موجب انحراف انسان از مسیر حق خواهد شد. در واقع وجود این ویژگی‌ها باعث می‌شود انسان به جای تصدیق حق، که با فطرت او بیشتر هم‌خوانی دارد، به تصدیق باطل بپردازد. بنا بر این جاهلان و نادانان با تعصب راه شیطان را می‌پیمایند. همان تعصبی که سبب گمراهی شیطان شد.

۳. لجاجت

لجاجت به معنای ستیزه کردن در انجام کاری است که نباید انجام شود و رنج‌آور است. به بیان دیگر، اصرار بر چیزی به گونه‌ای که منطق و عقل را زیر پا بگذارد. می‌توان گفت تعصب و لجاجت، با یکدیگر همراه هستند؛ زیرا انسان نسبت به هر چیزی وابستگی غیر منطقی داشته باشد، درباره آن پافشاری و اصرار می‌کند. سرچشمه لجاجت و تعصب، می‌تواند تکبر و خودخواهی و جهل و طمع باشد (ثقفی، ۱۳۹۵: ۸۰/۱). رذایل اخلاقی با آزاداندیشی رابطه معکوس دارد. درواقع می‌توان رذایل اخلاقی را مانعی برای آزاداندیشی و رسیدن به شناخت حق دانست.

لجاجت، یکی از موانع پالایش عقیده است. در پژوهش‌ها و مسائل نظری، یکی از لغزش‌گاه‌های بزرگ به شمار می‌رود؛ چراکه اندیشه را از تکاپو باز می‌دارد و مانع رسیدن به رأی درست می‌شود؛ بدون آن که شخص لجوج، احساس انحراف کند (محمدی ری شهری، ۱۳۸۵:

۶۰۴/۲). لجاجت باعث می‌شود انسان نتواند بهره‌ای از نظر درست ببرد و در نتیجه چه‌بسا در بسیاری از موارد به دلیل پافشاری بر باطل خود، از راه حق باز بماند. امیرالمؤمنین علیه السلام در این زمینه می‌فرمایند:

اللَّجَاجَةُ تَسُلُّ الرَّأْيَ (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۵۰۱)؛

لجاجت و ستیز تدبیر را دور می‌کند.

بنا بر سخن ایشان، لجاجت مانعی برای اندیشیدن و نظر دادن است. از این سخن می‌توان نتیجه گرفت: چنانچه برای افراد لجوج، حق به طور کامل هم ثابت شود، در مرحله تصمیم‌گیری نمی‌توانند مطابق حق اقدام کنند.

برای نمونه فرعون و اطرافیانش چنان گرفتار تعصب، کبر، و لجاجت بودند که نه‌تنها مواعظ موسی علیه السلام بلکه استدلال‌های او برای اثبات توحید، معجزات آن حضرت برای اثبات نبوتش، و بلاها و مشکلات اقتصادی و اجتماعی که در نتیجه مخالفت با حق‌گرایی گریبان‌گیر آنان می‌شد، هیچ‌یک از آنان را هشیار نکرد (محمدی ری شهری، ۱۳۷۹: ۲۷۸/۱).

در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از ویژگی‌های اصلی گروه خوارج، همین لجاجت بود. این لجاجت که از سر جهل و تعصب کورکورانه بود، عامل اصلی ندیدن حق بود. حضرت علی علیه السلام با توجه به این نکته و ویژگی خوارج، خطاب به آنان فرمود:

أَيُّهَا الْعِصَابَةُ الَّتِي أَحْرَجْتَهَا عَدَاوَةُ الْمِرَاءِ وَاللَّجَاجَةُ وَصَدَّهَا عَنِ الْحَقِّ الْهَوَى
وَوَطَّحَ بِهَا النَّزْقُ وَأَصْبَحَتْ فِي اللَّبْسِ وَالْخَطْبِ الْعَظِيمِ (محمدی ری شهری،
۱۳۸۲: ۳۲۵/۶)؛

ای جماعتی که دشمنی ستیزه و لجاجت، شما را به شورش کشانده است و خواهش نفس، از حقیقت بازتان داشته و شتاب‌زدگی جاهلانه، شما را به دنبال خود برده و در اشتباه و کاری گران افتاده‌اید!

خوارج با این صفات تعصب و لجاجت، هرگز در عقاید خود، حتی احتمال خطا نمی‌دادند تا باورهای خود را نیازمند بازنگری بدانند (همان). افراد لجوج، حتی در آنجا که حق برایشان آشکار می‌شود، باز هم سعی در سر باز زدن از آن دارند.

در قرآن کسانی از قوم نوح برای فرار از اینکه به رحمت خداوند فراخوانده شوند، ترجیح می‌دادند انگشت بر گوش‌هایشان بگذارند تا نشنوند و بعد هم به روش خویش پافشاری می‌کردند



که ایمان نیاورند (نوح: ۷). همین پافشاری و لجاجت بر مواضع، از موانع تشخیص درست خواهد بود. همچنین قرآن درباره کافران نیز اشاره دارد که گروهی از آنان با اینکه می‌دانند پیامبر حق است، ولی باز هم به دلیل لجاجتشان حاضر به پذیرش نیستند و با ایشان مجادله می‌کنند (انعام: ۲۵).

لجاجت به اندازه‌ای خطرناک است که می‌تواند پیوندهای وحدت و اتحاد را در جامعه بشری از بین ببرد و باعث نفاق و اختلاف در جامعه شود. در این صورت، در بعد اجتماعی، قوای انسانی - که باید صرف پیشرفت اهداف جامعه اسلامی شود - به جنگ و ستیز با یکدیگر بر می‌خیزند. حضرت علی علیه السلام در این زمینه می‌فرمایند:

إِيَّاكَ وَمَذْمُومَ اللَّجَاجِ فَإِنَّهُ يُبَيِّرُ الْحُرُوبَ (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۱۶۸)؛
از لجاجت نکوهیده بپرهیز؛ چرا که جنگ‌ها را بر افروزد.

۴. طمع

طمع، چشم دوختن به چیزی است که درخور انسان و مناسب شأن و لیاقت او نیست. طمع عبارت است از: توقع داشتن در اموال مردم؛ و آن نیز یکی از شاخه‌های دوستی دنیا و از انواع آن است. طمع از جمله رذایل هلاک کننده است (نراقی، ۱۳۸۶: ۲۱۴). طمع بر چهار شعبه قرار داده شده است: «الْفَرَحِ وَ الْمَرَحِ وَ اللَّجَاجَةِ وَ الْكِبْرِ». خود طمع نیز از شعبه‌های نفاق معرفی شده است (ابن شعبه حرانی، ۱۳۶۳: ۱۶۷).

حضرت علی علیه السلام، به زمین خوردن عقل را یکی از نتایج پیروی از این صفت می‌دانند. عقل یکی از ابزارهای شناخت است و روشن است جایی که عقل کارایی نداشته باشد، تشخیص هم صورت نخواهد گرفت. کسی که نتواند از عقل خود استفاده کند، اشتباهات او بیشتر خواهد بود. در واقع طمع، فرصتی برای انسان باقی نمی‌گذارد که بتواند از آن برای رسیدن به حقایق بهره ببرد.

أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۵۰۷)؛

بیشترین قربانی شدن عقل، زیر برق طمع‌هاست.

ایشان دوری از طمع را یکی از ویژگی‌های کسی می‌دانند که در پی برپاداشتن امر خداوند

است:

لا يُقِيمُ أَمْرِي اللَّهُ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَا يُصَانِعُ وَلَا يُضَارِعُ وَلَا يَتَّبِعُ الْمَطَامِعَ (محمدی
ری شهری، ۱۳۷۷: ۲۴۹/۱)؛

امر خدا را بر پا نمی‌دارد جز کسی که [در اجرای حکم خدا] سازش نکند و
هم‌رنگ جماعت نشود و در پی طمع خویش نرود.

امام کاظم علیه السلام ضمن سفارش‌های خویش به هشام، طمع را کلید خواری و بی‌عقلی و بردن
آبرو و از دست رفتن مردانگی بیان نموده‌اند:

يَا هِشَامُ إِنَّا كِ وَالطَّمَعِ وَعَلَيْكَ بِالْيَأْسِ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَأَمْتِ الطَّمَعِ مِنَ
الْمَخْلُوقِينَ فَإِنَّ الطَّمَعَ مِفْتَاحٌ لِلذَّلِّ وَ اخْتِيَالِ الْعَقْلِ وَ اخْتِيَالِ الْمُرُؤَاتِ وَ تَدْنِيْسِ
الْعِزِّ وَالذَّهَابِ بِالْعِلْمِ (ابن شعبه حرانی، ۱۳۶۳: ۳۸۳)؛

ای هشام! مبدا طمع بورزی. همواره از آنچه در دست مردم است ناامید باش و
طمع از آفریده‌ها را بمیران؛ که طمع کلید خواری و ربودن خرد و گسستن
مردانگی و آلودگی آبرو و از دست رفتن دانش است.

طمع صفتی است که عقل را می‌رباید و از سویی این چنین فردی در پی مال دیگران است.
چنین صفتی سبب خواهد شد، فرد در جریان شناخت حق از باطل، برای دیگری سهمی قائل
نباشد. در نتیجه اگر حق را در سخن دیگران بیابد، سعی می‌کند آن را نادیده بگیرد. تمام
ویژگی‌هایی که برای طمع بیان شد، نشان می‌دهد داشتن این صفت تا چه اندازه می‌تواند او را از
پیمودن راه حق باز دارد.

۵. بی‌تقوایی

حقیقت تقوی عبارت است از خودداری از باطل، و حفظ خود از آنچه انسان را از رسیدن به حق، و
از پیمودن راه حق باز می‌دارد. پس تقوا، خود وجهه حق پیدا کردن و صورت حق گرفتن است
(منسوب به امام سجاد علیه السلام. مصباح الشریعه: ۲۸۸). «تقوا» از ریشه «وقایه» به معنای حفظ کردن
و پرهیز است، که در اثر اجتناب از موانع شناخت، به تدریج برای انسان حاصل می‌شود و به
خویشتن‌داری در برابر گناه و محرمات اطلاق می‌شود. انسان با تقوا، پایبند بایدها و نبایدهای
اخلاقی است و به ارزش‌های اخلاقی عمل می‌کند و ضد ارزش‌ها را کنار می‌گذارد.

تقوی یعنی مقاومت کردن در برابر هوس‌ها و گناهان و شهوت‌ها. انسان وقتی مراقب اعمال
و رفتار و گفتار خود باشد و در برابر انواع هواهای نفسانی و وسوسه‌های شیطان مقاومت کند، به



تدریج گرایش‌های او تغییر می‌یابد و تقوا برای او ملکه خواهد شد. این هوس‌ها همان موانع شناخت، یعنی ظلم، کفر، اسراف، و فسق است. مقاومت در برابر آن‌ها باعث می‌شود فرد به حقیقت‌خواهی و حق‌گویی و عدالت و درستی عادت کند (محمدی ری شهری، ۱۳۸۸: ۴۱۰).

از نظر قرآن کریم، تقوا دو نقش اساسی در حقیقت دارد: یکی اینکه موجب پیدایش نیروی تشخیص حق و باطل در انسان است (انفال: ۲۹)؛ و دیگر اینکه شرط هدایت الهی است (بقره: ۲). تقوا زمینه هدایت را برای انسان فراهم می‌کند (محمدی ری شهری، ۱۳۸۸: ۴۱۱). تا زمانی که کسی حداقل تقوا را، که تسلیم در برابر حق است، نداشته باشد، معرفت الهی در او رشد نمی‌کند و هیچ هدایتی در او مؤثر نیست. تقوا نه تنها زمینه‌ای برای علم و معرفت است، بلکه عامل تشخیص حق از باطل است.

در سخنان حضرت علی علیه السلام تقوا مانعی برای افتادن در شبهات (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۵۷) و ورود به محارم (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۱۶۹)، و عاملی برای درمان بیماریهای فکری و روحی، و برطرف‌کننده موانع و حجاب‌های شناخت معرفی شده است:

فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءٌ دَاءٌ قُلُوبِكُمْ وَبَصَرٌ عَمَى أَفْئِدَتِكُمْ وَشِفَاءٌ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ
وَصَلَاحٌ فَسَادِ صُدُورِكُمْ وَطَهْوَرٌ دَنَسِ أَنْفُسِكُمْ وَجَلَاءٌ عَشَا أَبْصَارِكُمْ؛

زیرا تقوا داروی درد دلتان، بینایی کوری باطنتان، شفای بیماری جسمتان، صلاح فساد سینه‌هایتان، پاک‌کننده چرک نفستان، و جلای پرده دیدگانتان است (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۳۱۲).

ایشان بیان می‌کنند که این تقوا باعث می‌شود فرد بر نفس و شهوت خود غالب شود و در نتیجه با دیده عقل به امور نظر می‌کند (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۲۳۱). علاوه بر آن، کسی که تقوی داشته باشد، خداوند راه خروج از فتنه‌ها را برایش باز می‌کند، و به او نوری می‌نمایاند که از تاریکی‌ها دور شود:

وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا مِنَ الْفِتَنِ وَنُورًا مِنَ الظُّلُمِ؛

بدانید آن که تقوای الهی را رعایت کند، خداوند راه خروج از فتنه‌ها را برایش باز کند، و به او نوری می‌نمایاند که از تاریکی برهد (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۳۱۳، ۲۶۶).

پس می‌توان گفت شخص متقی، با عنایت خداوند، دارای نور و روشن‌بینی خاصی است که با آن می‌تواند حق و باطل را از هم تشخیص دهد. از این بینش به فرقان تعبیر شده است. فرقان

عبارت است از نیروی تشخیص حق از باطل. در واقع فرقان نور و بینش و روشن بینی خاصی است که انسان متقی به دست می آورد (محمدی ری شهری، ۱۳۸۸: ۴۱۰). بنا بر این زمینه رشد معرفت و دستیابی به فرقان، که عامل تشخیص حق از باطل است، تقواست. تقوا به انسان نیروی تشخیص می دهد و انسان با کمک آن می تواند حدود را تشخیص دهد. روشن است که نداشتن تقوا، خود مانعی خواهد بود که چون انسان به آن معرفت و فرقان دست نمی یابد، باعث می شود نتواند در مقام تشخیص، درست عمل کند.

۶. اسراف

یکی دیگر از عواملی که مانع از شناخت حق می شود، اسراف است (غافر: ۳۴). اسراف در لغت به معنای تجاوز از حد و مرز اعتدال است. همین معنای اسراف، خود بیان گر این است که این صفت تا چه حد می تواند انسان را از حق دور کند. بنا بر این هم کسی که از نظر مادی اعتدال را رعایت نمی کند مسرف است، و هم کسی که گناه و کارهای ناشایست انجام می دهد. چنین فردی از مرز حدود و حقوق خویش گذشته است. با این گستره معنایی، مصادیق فراوانی برای اسراف در نظر گرفته می شود. امیرالمؤمنین علیه السلام همواره به رعایت اعتدال سفارش می کنند و از افتادن در جاده افراط و تفریط هشدار می دهند (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۱۸۴).

اسراف را می توان مانعی برای شناخت حق از باطل دانست. زیرا مسرف با هزینه بسیار، از طرف مقابل انتظار دارد که در دو راهی حق و باطل، بدون شناخت حق، حتماً از او جانب داری کند. در حالی که اگر طرف مقابل حق طلب باشد، طرفداری از مسرف را نمی پذیرد و اینجاست که مسرف خود را حق محض می داند و قدرت شناخت حق از باطل را از دست می دهد. در کلام امیرمؤمنان علیه السلام به نوعی اشاره به همین نومیسی مسرف از شکرگزاری دیگران دیده می شود:

وَلَمْ يَضَعْ امْرُؤٌ مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَلَا عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ إِلَّا حَرَمَهُ اللَّهُ شُكْرَهُمْ وَكَانَ لِعَيْرِهِمْ وَدُهُمْ (صبحی صالح، خطبه ۱۲۶، ص ۱۸۳)؛

کسی مالش را در برنامه ای غیر حق و نزد غیر مستحق صرف نکرد مگر اینکه خداوند او را از سپاسگزاری همان مردم محروم کرد، و محبتشان متوجه غیر او شد.



در چنین حالتی، مسرف انتظار تشکر و محبت از جانب مردم دارد؛ در حالی که خداوند به دلیل همین اسراف، او را از تشکر مردم محروم کرده است و او هم مردم را قدرناشناس و طرفدار باطل می‌داند.

۷. دل بستگی به دنیا

یکی دیگر از عواملی که باعث می‌شود فرد در تشخیص حق و باطل دچار خطا شود، نداشتن روحیه زهد، یا همان دل بستگی به دنیا است. زهد نوعی رفتار است. با توجه به نقش این صفت اخلاقی بر سلامت عقل و معرفت، نقض آن در تشخیص کاملاً مشخص است. زهد در لغت، اعراض و بی میلی بیان شده است (فیومی، ۱۴۱۴: ۲۵۷/۲).

بی‌اعتنایی و بی‌توجهی، تنها ویژه فکر و اندیشه و تعلق قلبی نیست؛ بلکه باید در رفتار عملی هم نمود داشته باشد. در جنبه عملی باید قناعت و ساده‌زیستی را نظر گرفت و از تجمل و لذت‌گرایی پرهیز کرد. داشتن روحیه زهد، در سالم ماندن عقل و اراده انسان نیز تاثیرگذار است؛ زیرا انسان را از وابستگی دنیا، که مانع اصلی در بهره‌گیری از عقل و اراده است، رها می‌کند. فردی که دارای روحیه زهد است، به دلیل برخورداری از روحیه شکرگزاری و آرزوبرور نبودن، که نتیجه همین زهد است، عملاً هیچ‌گاه به دنیا وابسته نخواهد شد (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۲۰۵).

در واقع نداشتن زهد، به این دلیل در مبحث تشخیص اهمیت پیدا می‌کند، که گرایش و پرستش دنیا را به دنبال خواهد داشت. کسی که شیفته دنیا است، در جایی که حق بر ضد منافع او است، هیچ‌گاه نخواهد توانست جانب حق را بگیرد. چنین کسی هدفش فقط دنیا است و تمام موارد را با توجه به این معیار در نظر می‌گیرد. پس هر موردی را که خلاف هدف او باشد، حتی اگر حق باشد، نادیده خواهد گرفت. زهد عاملی است که انسان را به سوی موضع‌گیری صحیح نسبت به دنیا رهنمون می‌سازد.

امیرالمؤمنین علیه السلام اهل زهد را افرادی می‌داند که با وجودی که در دنیا زندگی می‌کنند، دلبسته به آن نیستند (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۳۵۳). از آنجا که مردم فرزندان دنیا هستند و فرزند علاقه شدیدی به مادر دارد، طبیعی است که نسبت به دنیا علاقه شدیدی داشته باشند. ولی داشتن این روحیه اعراض و بی میلی باعث خواهد شد فرد بتواند به شیوه درست با دنیا رفتار کند.

امیرالمؤمنین زهد را بهترین راه برای دیدن عیب‌های دنیا می‌داند (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۵۴۵). مسلماً اگر انسان به عیب چیزی آگاه باشد، در رفتار با آن برخورد صحیح‌تری خواهد کرد.

۸. حسادت‌ورزی

بسیاری از افراد به دلیل کمی ظرفیت و پایین بودن سطح فرهنگ و ضعف ایمان، و نداشتن اعتماد به نفس، نمی‌توانند موفقیت‌های دیگران را تحمل کنند و به جای این که از موفقیت او خوشحال شوند و آن را وسیله‌ای برای پیروزی خود و دیگران قرار دهند و از استعدادهای او، به نفع همگان کمک بگیرند، برای در هم شکستن او قیام می‌کنند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۴۳/۲).

شخص حسود، در واقع، در مقام دشمنی و ضدیت با پروردگار است، زیرا او نعمت‌ها و خیرات را بر بندگان به مقتضای حکمت و مصلحت خود ارزانی داشته است. حسود زوال نعمت‌های الهی را که در واقع خیر هستند را می‌خواهد؛ بنا بر این طالب شر و دوستدار آن است و به باطل روی می‌آورد (نراقی، ۱۳۸۶، ۲۴۷-۲۴۸). حسد بیماری اخلاقی و یکی از دام‌های شیطان و ریشه گناهان است. داستان دو فرزند آدم و ماجرای قتل هابیل از نتایج همین صفت بود. به همین دلیل حسد در روایات، در کنار تکبر و حرص، یکی از اصول سه‌گانه کفر دانسته شده است (کلینی، ۱۴۲۹: ۳/۷۰۹).

امیرالمؤمنین حسد را ویژگی کسانی می‌داند که در مقابل او جبهه گرفتند و بر اساس همین ویژگی سعی داشتند رای ناصواب خود را در حکومت عملی سازند و بدین وسیله به دنبال از هم گسستن سررشته نظام اسلامی بودند:

إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ تَمَالَّوْا عَلَيَّ سَخَطَةَ إِمَارَتِي وَ سَأْضِبُرُ مَا لَمْ أَخْفَ عَلَيَّ جَمَاعَتِكُمْ فَإِنَّهُمْ إِنْ تَمَمُوا عَلَيَّ فَيَالِيَهُ هَذَا الرَّأْيُ انْقَطَعَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَإِنَّمَا طَلَبُوا هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَدًا لِمَنْ أَفَاءَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ فَأَرَادُوا رَدَّ الْأُمُورِ عَلَيَّ أَدْبَارَهَا وَ لَكُمْ عَلَيْنَا الْعَمَلُ بِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ سِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ الْاِقْيَامِ بِحَقِّهِ وَ النَّعْشِ لِسُنَّتِ (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۲۴۴)؛

اینان بر اثر ناخشنودی از حکومت من جمع شدند و دست به دست هم داده‌اند، و من تا وقتی که بر اجتماع شما تترسم، صبر پیشه می‌کنم؛ زیرا اگر اینان بخواهند رای نادرست خود را عملی سازند، سر رشته نظام مسلمانان گسسته می‌شود.



اینان از باب حسد بر کسی که خداوند حکومت را در اختیار او گذاشته، به طلب دنیا برخاسته‌اند، و می‌خواهند وضع را به گذشته برگردانند.

امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام نماد حقیقت است؛ اما روی گردانی مردم از ایشان، ریشه در حسادت آن‌ها داشت. حسد نقش مهمی در ندیدن حق و ایستادن در مقابل آن دارد. در جامعه‌ی زمان حضرت، ایشان را می‌شناختند و به اصول اسلام هم آگاهی داشتند؛ ولی چون منافعشان در آن نبود، به دلیل حسادتشان به دنبال دنیا رفتند. آنان کوشیدند حکومت حضرت را از میان بردارند و آگاهانه به دشمنی با ایشان پرداختند؛ چرا که سعی در پیاده کردن اصول اسلامی داشت. امیرالمؤمنین یکی از دلایل دشمنی قریش با خویش را حسد آنان نسبت به لطفی که به خاندان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شده است، می‌داند:

وَاللَّهِ مَا تَنْقِمُ مِنَّا قُرَيْشٌ إِلَّا أَنْ اللَّهَ اخْتَارَنَا عَلَيْهِمْ (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۷۷)؛
به خدا قسم قریش کینه‌ای از ما ندارد جز آنکه خدا ما را بر آنان برگزید.

۹. بخل و شح

بخل از پیامدهای دنیادوستی است (ر.ک: نراقی، ۲۱۶: ۱۳۸۶) معنای بخل خودداری از بذل کردن است؛ آنجا که باید بذل شود. چنان که اسراف، بذل کردن است؛ آنجا که باید امساک شود. در متون اسلامی، از این صفت با عنوان «بدترین بیماری اخلاقی» یاد شده و در روایتی از امام علی عَلَيْهِ السَّلَام، جامع همه زشتی‌ها و ریشه همه بدی‌ها دانسته شده است:

الْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ وَهُوَ زَمَامٌ يَقَادُ بِهِ إِلَى كُلِّ سُوءٍ (نهج البلاغه، قصار ۳۷۸، ص ۵۴۳)؛

بخل جامع تمام عیب‌های زشت است، و این خصلت، افساری است که آدمی را به سوی تمام زشتی‌ها می‌برد.

بخل، چه از لحاظ مادی و چه معنوی و علمی، خطرناک است. فردی که پول و ثروت برای او اصالت پیدا می‌کند و هدف می‌شود، چنین فردی برای رسیدن به این هدف از هر وسیله و روشی استفاده خواهد کرد. چنین فردی برای به دست آوردن ثروت، از همه چیز خود مایه می‌گذارد و حتی اگر حقیقت را ببیند و تشخیص دهد، هنگامی که با هدف او در تعارض باشد، از آن دست بر خواهد داشت.

از سوی دیگر بخل، گردآورنده خوی‌های زشت است. این صفت انسان را به سوی هر باطل می‌کشانند. در روایات اسلامی، انواع گناهان و رذایل اخلاقی و شرور، مانند: نفاق، قطع پیوند خانوادگی، دروغ، ظلم، ریختن خون بی‌گناهان، حلال شمردن محرمات الهی، و ناجوان‌مردی، از آثار این صفت ناپسند، شمرده شده‌است (محمدی ری شهری، ۱۳۸۵: ۸۵/۱۰).

بخل و ایمان هیچگاه در یک قلب جمع نمی‌شود (ابن بابویه، ۱۳۶۲: ۷۶/۱)؛ پس کسی که صفت بخل را دارد، در واقع از صفت ایمان بی‌بهره است. دارنده این صفت، در بسیاری از موارد، حتی از دادن حقوق شرعی هم امتناع می‌کند. چنین فردی مطمئناً در توحید هم دچار اشکال است؛ زیرا کسی که خداوند را رازق بداند و یقین داشته باشد که روزی به دست خدا است، هیچ‌گاه دچار این صفت نخواهد شد. از سوی دیگر، بخیل خود را مالک مال و ثروت خود می‌داند. در صورتی که مالک حقیقی کس دیگری است.

درجه شح از بخل بالاتر است. به فرموده امام صادق علیه السلام، شحیح هم نسبت به آنچه در دست خودش است بخل می‌ورزد، هم نسبت به آنچه در دست مردم است. تا جایی که هرچه را در دست مردم ببیند، آرزو می‌کند آن را به دست آورد؛ خواه از طریق حلال باشد، یا حرام. او هرگز به آنچه خداوند روزی او قرار داده قانع نیست:

السُّحُّ أَشَدُّ مِنَ الْبُخْلِ؛ إِنَّ الْبَخِيلَ يَبْخُلُ بِمَا فِي يَدِهِ، وَ السَّحِيحُ يَسْحُ عَلَى مَا فِي
أَيْدِي النَّاسِ وَ عَلَى مَا فِي يَدَيْهِ حَتَّى لَا يَرَى مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ شَيْئاً إِلَّا تَمَنَّى أَنْ
يَكُونَ لَهُ بِالْحِلِّ وَ الْحَرَامِ وَ لَا يَقْنَعُ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ» (کلینی، ۱۴۲۹: ۳۱۹/۷).

همین توصیف حضرت کافی است که بدانیم برای فرد بخیل، فرقی بین حق و باطل نیست. آنچه برای او اهمیت دارد، هدف اوست که همان مال و ثروت است و هر جا بتواند، می‌کوشد حق را نادیده بگیرد تا بتواند به هدف خود برسد. چنین شخصی حتی از ظالم هم بدتر است. به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام، هنگامی که فرد ظالم توبه کند و مظالم را رد کند، بخشیده شده است؛ ولی بخل بخیل باعث می‌شود تمام درهای نیکی بر او بسته شود. به همین دلیل، حضرت در ادامه می‌فرماید بر شحیح و بخیل وارد شدن به بهشت حرام است.

إِنَّ السَّحِيحَ أَعْدَرُ مِنَ الظَّالِمِ، فَقَالَ لَهُ: كَذَبْتَ؛ إِنَّ الظَّالِمَ قَدْ يَتُوبُ وَ يَسْتَغْفِرُ وَ يَرُدُّ
الظُّلْمَةَ عَلَى أَهْلِهَا، وَ السَّحِيحُ إِذَا سَحَّ، مَنَعَ الزُّكَاةَ وَ الصَّدَقَةَ وَ صِلَةَ الرَّحِمِ وَ قَرَى

الصَّيْفِ وَ النَّفَقَةِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أَبْوَابِ الْبِرِّ، وَ حَرَامُ عَلَى الْجَنَّةِ أَنْ يَدْخُلَهَا شَحِيحٌ
(کلینی، ۱۴۲۹: ۳۱۵/۷).

امیرالمؤمنین در نهج البلاغه یکی از دلایل این که بعضی افراد نتوانستند فدک را که متعلق به خاندان رسول الله ﷺ ببینند، همین صفت بیان می کند و می فرماید:

بَلَى كَانَتْ فِي أَيْدِينَا فَدَكَ مِنْ كُلِّ مَا أَظْلَمَتْهُ السَّمَاءُ فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَّتْ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخَرِينَ وَ نِعْمَ الْحَكْمُ لِلَّهِ (نهج البلاغه، نامه ۴۵، ص ۴۱۷):

آری از آنچه آسمان بر آن سایه انداخته، فقط فدک در دست ما بود، که گروهی از این که در دست ما باشد بر آن بخل ورزیدند، و ما هم به سخاوت از آن دست برداشتیم، و خداوند نیکوترین حاکم است.

این کلام امیرالمؤمنین، دلیل غصب فدک را ویژگی بخل طرف مقابل می داند. در واقع کسانی که فدک را گرفتند، همین ویژگی بخلشان باعث شده بود حتی با وجود دانستن حق نتوانند آن را بپذیرند و با هر گونه توجیهی کار خودشان را حق جلوه دادند.

۱۰. خشم

از آنجا که اولین کارکرد این صفت، تعطیل قوه عاقله است، همین کافی است تا نقش آن در منع تشخیص مشخص شود. خشم از رذایل اخلاقی است که برابر با عدم تعادل روحی است. هنگامی که آتش غضب در نفس انسان شعله می کشد، او را از دیدن بسیاری از حقایق محروم می کند. فرد خشمگین نمی تواند فکر کند و همین باعث می شود که در دو راهی های درست و نادرست به دلیل استفاده نکردن از قدرت تفکر و عقل خویش، نتواند درست تشخیص دهد.

امیرالمؤمنین عليه السلام خشم را ریشه حماقت و سبک سری و انگیزه ای شیطانی می داند و می فرماید:

وَ إِيَّاكَ وَ الْعَضَبَ فَإِنَّهُ طَيْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۴۶۵)

از خشم پرهیز! که آن سبک سری و انگیزه ای شیطانی است.

در نامه به مالک اشتر، ضمن بازداشتن او از شتاب در ابراز خشم، این ویژگی را باعث فساد دل، و کاهش و ضعف دین بیان می کند:

وَلَا تُسْرِعَنَّ إِلَىٰ بَادِرَةٍ وَجَدْتَ مِنْهَا مَنُذُوحَةً وَلَا تَقُولَنَّ إِنِّي مُؤَمَّرٌ أَمْرٌ فَأُطَاعُ فَإِنَّ
ذَلِكَ إِذْغَالٌ فِي الْقَلْبِ وَ مَنَهَكَةٌ لِلدِّينِ وَ تَقَرُّبٌ مِنَ الْغَيْبِ (سیدرضی، ۱۳۸۰:
۴۲۸)؛

هرگز به خشمی، که از آن امکان رهایی هست، مشتاب و مگو که مرا بر شما امیر
ساخته‌اند و باید فرمان من اطاعت شود. زیرا، چنین پنداری سبب فساد دل و
سستی دین و نزدیک شدن دگرگونی در نعمت‌هاست.

امیرالمؤمنین در این سخن، بروز دادن خشم را اثرگذارنده بر دل و دین معرفی می‌کند. فساد
دل بصیرت را از انسان خواهد گرفت. انسان با نبودن بصیرت، قادر به تشخیص نخواهد بود. این
سخن حضرت بیان‌گر این است که این صفت تا چه اندازه می‌تواند انسان را از جاده حق دور کند
و باعث می‌شود انسان راه باطل را در پیش گیرد.

۱۱. ترس و حیای مذموم

از دیگر موانع برای تشخیص حق و باطل، ترس و حیا است. حیا ویژگی‌ای است که به دنبال خود
می‌تواند محرومیت از حق را به دنبال داشته باشد. حضرت در این زمینه می‌فرماید:
قُرِنَتْ الْهَيْبَةُ بِالْحَيْبَةِ وَالْحَيَاءُ بِالْجُرْمَانِ (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۴۷۱)؛
ترس قرین یأس، و کم رویی همراه با محرومیت است.

حیا دارای دو معنای با ارزش و ضد ارزش است. اگر انسان از فراگرفتن علوم و دانش‌ها، یا
سوال از ندانسته‌ها، یا حتی احقاق حق در مقابل قاضی حیا کند، این ضد ارزش است و حیای
جهل است. در واقع همین حیای جهل است که انسان را از رسیدن به حقایق باز می‌دارد. رسول
خدا ﷺ فرمود: «الْحَيَاءُ حَيَاءَانِ: حَيَاءُ عَقْلِ، وَ حَيَاءُ حُمْقٍ، فَحَيَاءُ الْعَقْلِ هُوَ الْعِلْمُ، وَ حَيَاءُ
الْحُمْقِ هُوَ الْجَهْلُ» (محمد بن یعقوب کلینی، ۲۷۶/۳).

کسی که نسبت به چیزی آگاهی ندارد و فراگیری آن از نظر عقل و شرع لازمه زندگی باشد،
اگر به دلیل خجالت کشیدن نپرسد، مبتلا به حیای جهل است. چنین فردی برای همیشه از حق
محروم می‌ماند. انسان در مقام حق‌گویی هم باید حیا را کنار بگذارد؛ زیرا اگر چنین نکند، از
دیدگاه حضرت، فردی احمق خواهد بود (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ح ۹۸۸).



حیای عقل، حیایی است که انسان را از انجام گناه باز می‌دارد. حیا از انجام گناه، فضیلت است؛ اما حیا در فراگیری علوم لازم، رذیلت است. اگر حیای عقلی را در نظر بگیریم، در واقع این صفت کنترل‌کننده انسان و بازدارنده او از رفتن به سوی بدی‌ها است.

حضرت ترس را نقص می‌دانند (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۴۶۹) و آن را هم‌نشین یأس معرفی می‌کند (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۴۷۱). ترس نابه‌جا که ناشی از توهم یا ضعف یا عدم مقاومت در برابر مشکلات باشد، به‌یقین مذموم و نکوهیده است و این ترس، انسان را از رسیدن به مقاصد عالی باز می‌دارد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۱۳۸/۱۲).

ترس بی‌جا مایه ذلت و زبونی و عقب افتادگی انسان‌ها است و انسان را از کارهای بزرگ بازمی‌دارد. از آنجا که کارهای بزرگ همیشه با مشکلات بزرگ روبه‌رو است، انسان‌هایی را می‌طلبد که بتوانند از سد مشکلات عبور کنند. افراد ترسو به دلیل ترسشان، این توانایی را ندارند و نمی‌توانند دست به کارهای مهم اجتماعی بزنند؛ چه جنبه انقلابی داشته باشد، چه اصلاحی. به همین دلیل این افراد از کسانی خواهند بود که حضرت آن‌ها را پایه‌های محکمی برای برپایی حق نمی‌داند (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۹۲).

البته ممکن است در تشخیص اشتباه نکند، اما به دلیل ترس، هم در اظهار حق، در مرحله گفتار، و هم در عمل، برای دفاع از حق، یا حتی پیمودن جاده حق، استقامت لازم را نداشته باشد. شناختن حق یک مسئله است، و شجاعت در مبارزه برای رسیدن به حق، امری دیگر است. شجاعت، چه در عرصه اخلاقی، چه اجتماعی و در عرصه زندگی باید وجود داشته باشد. گاهی ترسو در تشخیص حق و تطبیق آن بر مورد مشخص تردید ندارد، ولی شجاعت لازم را برای طرفداری از حق ندارد. در نتیجه همین وضعیت ادامه می‌یابد و سبب می‌شود پایداری لازم را نسبت به حق نیز نداشته باشد و در درازمدت، حق و باطل در نگاه او قابل تفکیک نخواهد بود.

افراد بسیاری هستند که توانایی شناخت را دارند، ولی آنجا که باید قدمی بردارند و با از حق دفاع کنند، سکوت می‌کنند. فردی که این صفت را دارد، وقتی حق را دید و شناخت، آن را دنبال می‌کند و در این مسیر از هیچ چیزی نمی‌ترسد. اما ترسو نمی‌تواند این کار را انجام دهد. همین عدم شجاعت نداشتن او می‌تواند یکی از دلایل مشخص نشدن مرزهای تشخیص باشد. برای نمونه، در فتنه نهروان تنها کسی که می‌توانست در برابر چنان افرادی، با آن چهره‌های موجه اسلامی، به مبارزه برخیزد و آن‌ها را قلع و قمع کند، حضرت بودند. این که بتوان از پشت آن همه

ظواهر اسلامی، عمق بی‌دینی را مشاهده کرد، کاری است که تنها از عهده او بر می‌آمد. امیرالمؤمنین علیه السلام خود را تنها کسی می‌داند که شجاعت ایستادن در برابر فتنه‌ای را داشت که بسیاری از افراد از آن فرار می‌کردند: «فَإِنِّي فَقَّاتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ وَلَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيَ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي» (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۱۳۷).

در سخن دیگر، حضرت امیر علیه السلام عامل اصلی شرکت نکردن یارانشان در جهاد را ترس آنان بیان می‌کند، و این ترس را عاملی می‌داند که باعث می‌شود یاران ایشان، حتی از شنیدن سخنان حق حضرت سر باز زنند:

... كَأَنَّكُمْ مِنَ الْمَوْتِ فِي غَمْرَةٍ وَمِنَ الدُّهُولِ فِي سَكْرَةٍ يُزْتَجُّ عَلَيْكُمْ حَوَارِي فَتَغْمَهُونَ وَكَأَنَّ قُلُوبَكُمْ مَأْلُوسَةٌ فَأَنْتُمْ لَا تَعْقِلُونَ (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۷۸)؛
چون شما را به جهاد دعوت می‌کنم دیدگانتان به گردش می‌افتد گویی به سختی جان‌کندن دچار شده، و در بیهوشی غفلت فرو رفته‌اید، به طوری که راه گفت و شنودتان با من بسته می‌شود و در پاسخ من دچار سرگردانی می‌شوید گویی دلتان گرفتار اختلال شده و عقلتان از کار افتاده است.

۱۲. ناشکیبایی

به نظر می‌رسد یکی دیگر از عواملی که مانع تشخیص درست خواهد بود، بی‌صبری یا همان ناشکیبایی است. در مبحث روابط انسان با خداوند، مقصود از صبر، نوعی مقاومت در برابر عواملی است که رابطه انسان با خدا را سست می‌کند و او را، از جهت نظری یا عملی، از دایره ایمان خارج می‌کند (فتحعلی‌خانی، ۱۳۸۹: ۱۲۰). در سخنان امیرالمؤمنین، چهار رکن برای ایمان معرفی می‌شود که یکی از پایه‌های آن صبر است. اگر کسی این مقاومت را در خود ایجاد نکرده باشد، نخواهد توانست در راه حق ایستادگی کند و عملاً با اولین مشکل از دایره ایمان خارج خواهد شد (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۳۳۳/۱۱).

ثبات و اطمینان نفس، و مضطرب نشدن در مصیبت‌ها، و مقاومت کردن در برابر حادثه‌ها، به نحوی که سینه تنگ نشود و خاطر پریشان نگردد، از دیگر تعاریفی است که برای صبر بیان شده است (نراقی، ۱۳۸۶: ۴۴۲). شاید به دلیل همین ثبات نفس است که حضرت در بیان ارزش صبر، آن را شجاعت می‌داند. فردی که این ثبات را ندارد، به دلیل نداشتن آرامش در بزن‌گاه‌های تشخیص، نخواهد توانست درست عمل کند.



ارزش اخلاقی صبر، بسته به هدفی است که صبر به منظور آن صورت می‌گیرد (فتحعلی خانی، ۱۳۸۹: ۱۲۰). امیرالمؤمنین علیه السلام صبر را از ارکان ایمان می‌داند (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۴۷۳) و هیچ ارزشی را چون صبر نمی‌داند و یکی از تکیه‌گاه‌ها و پایه‌های ایمان را صبر معرفی می‌کند (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۴۸۸). حضرت امیر علیه السلام به دست آوردن هیچ فضیلتی را بدون صبر ممکن نمی‌داند، و کمترین مرحله صبر را استقامت در راه فراهم آوردن فضیلت‌ها، و مرحله بعد از آن را پایدار نگهداشتن آن‌ها و از دست ندادنشان می‌داند (میثم بن علی بن میثم بحرانی، ۵/ ۴۸۰). از آنجا که حضرت علی علیه السلام صبر را زیربنای به دست آوردن هر فضیلتی دانسته‌اند، می‌توان گفت تمییز حق از باطل نیز، که خود فضیلتی بزرگ است، نیازمند روحیه صبر است. پس هرگونه ناشکیبایی، مانعی برای تشخیص حق از باطل خواهد بود.

صبر ایشان باعث شد بنیان حق که همان دین اسلام بود پا برجا بماند و امیرالمؤمنین علیه السلام بارها و بارها به صبر و حزم و دوراندیشی خود در این مسئله اشاره می‌کنند:

إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ تَمَالَّوْا عَلَيَّ سَخَطَةَ إِمَارَتِي وَ سَأْضِبُرُ مَا لَمْ أَخْفَ عَلَيَّ جَمَاعَتِكُمْ
(سیدرضی، ۱۳۸۰: ۲۴۴).

اینان بر اثر ناخشنودی از حکومت من جمع شده و دست به دست هم داده‌اند، و من تا وقتی که بر اجتماع شما نترسم صبر پیشه می‌کنم.

در شرایط بحرانی پس از قتل خلیفه سوم، و پس از بیعت مردم با امیرالمؤمنین علیه السلام عده‌ای می‌گفتند: «چه خوب بود اگر آنان را که در کشتن عثمان شرکت داشتند، کیفر می‌دادی!» حضرت علی علیه السلام با بیان امکان دو دستگی در مردم، تنها راه برون رفت از این بحران را شکیبایی می‌داند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۶/ ۴۴۸). در واقع می‌توان گفت حضرت امیر علیه السلام قصد داشتند با دعوت به صبر، فضا را طوری فراهم آورند که مردم در تشخیصشان دچار اختلاف و پراکندگی نظرات نشوند و اختلاف ایجاد نشود. حضرت معتقدند صبر دل‌ها را از جوش و خروش می‌اندازد، و زمینه را برای احقاق حق آسان می‌کند.

با توجه به ارزش صبر، این صفت در اجرا و تشخیص موارد حق در جامعه تاثیر شایانی خواهد داشت و ناشکیبایی نیز در هر عرصه‌های فردی و اجتماعی، پیامدهای ناگواری به دنبال خواهد داشت.

۱۳. غفلت

غفلت انسان از امور دین و دنیا، موجب محرومیت او از سعادت دنیا و آخرت می‌شود. به همین دلیل یکی از موانع سیر انسان به سوی خدا است. غفلت دارای مفهوم گسترده‌ای است. غفلت عبارت است از سستی و ضعف نفس از توجه به مقصود خود (نراقی، ۱۳۸۶: ۳۸۸). به معنای دیگر، غفلت هر گونه بی‌خبری از شرایط زمان و مکان، واقعیت‌های حال و آینده و گذشته، صفات و اعمال خود، از پیام‌ها و آیات حق، و هشدارهایی که حوادث تلخ و شیرین زندگی، به انسان‌ها می‌دهد را شامل می‌شود. بی‌خبری از این واقعیت‌ها و نداشتن موضع‌گیری صحیح در برابر آن‌ها، خطر بزرگی برای سعادت انسان است. خطری که می‌تواند زحمات سالیان دراز عمر انسان را در یک لحظه بر باد دهد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۸: ۳۲۱/۲).

امیرالمؤمنین علیه السلام غفلت را عامل گمراهی نفس معرفی می‌کند: «الغفلة ضلال النفوس و عنوان النحوس» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق: ۷۵). هم‌چنین غفلت عامل زیان نفس معرفی شده است:

عَنْهُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ: إِيَّاكُمْ وَالْغَفْلَةَ فَإِنَّمَا [فَائِنَهُ] مَنْ عَقَلَ فَإِنَّمَا يَغْفُلُ عَلَى نَفْسِهِ وَ إِيَّاكُمْ وَ التَّهَاؤُنَ بِأَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ مَنْ تَهَاوَنَ بِأَمْرِ اللَّهِ أَهَانَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (احمد بن محمد بن خالد برقی، ۹۶/۱).

انسان برای برآورد سود و زیان خود، باید موضوعات و احکام را یکی پس از دیگری خوب تشخیص بدهد و این تشخیص در گرو پرهیز از همین غفلت است. انسانیت انسان به آگاهی‌های او است.

عامل غفلت در جامعه آن روز حضرت کاملاً نمود داشت. خطابه‌های حضرت برای برانگیختن افراد برای جهاد و آگاهی دادن به باران درباره اینکه دشمن از غفلت شما نهایت سوء استفاده را خواهد کرد در نهج البلاغه فراوان است (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۷۸).

هشدارهای حضرت نسبت به غفلت‌زدگان در نهج البلاغه کم نیست (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۶۲، ۱۰۳، ۱۱۵ و...). حضرت علی عليه السلام غفلت را آفت عزم و اراده می‌داند (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۱۲۸). اگر انسان نتواند درست تصمیم‌گیری کند و اراده تصمیم درست را نداشته باشد، مطمئناً در مقام تشخیص هم دچار آمیختگی حق و باطل خواهد شد. انسان بی‌اراده، با هر جریان همراه



می شود و برایش اهمیتی ندارد که حق و باطل کدام است. در قرآن این آیه از زبان اهل جهنم بیان شده است که:

﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ (الملك: ۱۰)؛

اگر گوش شنوا داشتیم یا تعقل می کردیم، در میان دوزخیان نبودیم.

بر اساس این آیه، اهل جهنم اعتراف می کنند که دلیل دچار شدن به این جایگاه و عذاب، توجه نکردن به آیات حق و غفلت آن‌ها است. این افراد به هدفی که خداوند از دیدن و شنیدن این آیات برای انسان در نظر گرفته است نرسیده‌اند. از دیگر موارد غفلت می توان به توجه نداشتن شخص نسبت به حدود اشاره کرد. حضرت علی علیه السلام یکی از دلایل ایجاد بدعت را همین توجه نداشتن به حدود بیان می کند (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۲۵۴).

یکی دیگر از مصادیق غفلت، توجه نداشتن به فرصت‌هاست؛ فرصت‌هایی که درگذر است (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۴۲۷) و سرمایه‌ای که انسان در هر لحظه از دست می دهد. این غفلت باعث می شود انسان در دنیا و آخرت زیان دیده باشد. حضرت امیر المؤمنین همواره توجه به این فرصت‌ها را به مردم یادآوری می کند: «فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مُدَّةً وَ أَجَالًا» (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۲۸۲) و در بعد اجتماعی، فرصت‌شناسی را شرط رهبری و مدیریت بیان می کند (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۴۴۲) و عاقبت بی توجهی به این فرصت‌ها را هم ذکر می کند (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۱۱۳، ۵۲۵). شناخت فرصت انسان را به سمت واقع بینی راهنمایی می کند (سیدرضی، ۱۳۸۰: ۴۰۴). کسی که ارزش فرصت‌های خویش را درک می کند از آرامشی برخوردار است که می تواند برای او زمینه‌ساز تشخیص درست باشد (نهج البلاغه، نامه ۳۱، ص ۴۰۲).

نتایج و راهکارها

حق مطلوب همه انسان‌های خردمند است و همگان می خواهند، یا وانمود می کنند می خواهند، از باطل بیزاری جویند. وجود افراد فرهیخته و خردمندی که بر پیروی از باطل اصرار می ورزند و همواره خود را حق می دانند، بیان گر آن است که همیشه حق از باطل شناخته نمی شود و مواعی وجود دارد که حتی خردمندان جامعه را در تشخیص حق از باطل سردرگم می کند.

روشن است که شناخت موانع حق می‌تواند دیدگاه روشن‌تری ایجاد کند تا فرد با آگاهی و توان بیشتر به همسویی و عمل به حق موفق شود و همین فرد را در پایداری بر حق به عنوان یک فضیلت اخلاقی مصمم‌تر می‌کند.

نتیجه برآمده از این نوشتار با بررسی سخنان امام علی علیه السلام این است که: رذایل اخلاقی چون کبر، تعصب، لجاجت، بی‌تقوایی، طمع، اسراف، دورویی و نفاق، حرام‌خواری، دل‌بستگی به دنیا، حسادت‌ورزی، وسوسه، بخل و شح، خشم، ترس، ناشکیبایی و غفلت از جمله موانع شناخت حق و باطل است. پس رذایل اخلاقی در منع تشخیص حق از باطل نقش دارند. دقت در ریشه‌های مشترک رذایل اخلاقی، بیان‌گر رابطه عمیق رذایل اخلاقی با آزاداندیشی است. به گونه‌ای که می‌توان به راحتی رذایل اخلاقی را مانعی برای آزاداندیشی و رسیدن به شناخت حق دانست.

از آنجا که ریشه بسیاری از رذیلت‌های اخلاقی، پیروی از هوی و هوس است، می‌توان گفت هرچه خویشتن‌داری و تقوای عمومی در جامعه فراگیرتر باشد، افراد کمتری با این موانع روبه‌رو خواهند بود. هر چه جامعه به سوی اخلاقی شدن گام بردارد، مردم با بصیرت‌تر خواهند بود و در بزن‌گاه‌های آمیختگی حق و باطل، به‌ویژه در زمان فتنه، می‌توانند بهتر عمل کنند. در واقع رشد اخلاق در جامعه، سطح بصیرت را بالا می‌برد.

بنا بر این لازم است متولیان آموزش، از جمله دانشگاه و حوزه، در ایجاد یک گفتمان برای بالا بردن سطح اخلاق جامعه و شناخت حق در جامعه اقدام کنند. مراکز آموزشی از قبیل مراکز آموزش و پرورش، مراکز آموزش عالی، نهادها و سازمان‌های متولی امر آموزش عمومی، با ایجاد محتوای آموزشی و قرار دادن این مباحث اخلاقی در متون درسی می‌توانند جامعه را به سمت ارزش‌ها و فضیلت‌های اخلاقی هدایت کنند.

ناگفته نماند از ظرفیت‌های موجود در رسانه عمومی هم باید برای دستیابی به این هدف مهم بهره برد. رسانه مهم‌ترین نقش را در تبیین و نهادینه کردن ارزش‌ها و فضایل اخلاقی، به ویژه پای‌بندی به حق و تذکر به موانع آن، در جامعه بر عهده دارد. نقش رسانه‌های جمعی (صوتی، تصویری، و مکتوب) نیز نباید نادیده گرفته شود. این رسانه‌ها می‌توانند با تولید آثار هنری فاخر و ارزشی، سهم مهمی در حرکت جامعه به سوی سعادت دنیا و آخرت داشته باشند.



در این نوشتار تنها به برخی موانع اخلاقی تشخیص حق و باطل پرداخته شده است. با توجه به گستره سخنان امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این موضوع، لازم است مراکز پژوهشی و تحقیقاتی، به تحقیق در موانع تشخیص حق و باطل در زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، اعتقادی و... بکوشند. روشن است که تولید این متون و سپس پیاده کردن آن‌ها، به طور عملی، توسط متولیان امر اخلاق در جامعه، می‌تواند در ترویج فرهنگ حق‌مداری مؤثر باشد.



کتاب نامه

۱. قرآن
۲. سیدرضی، محمد بن حسین. (۱۳۸۰ق). نهج البلاغه، مصحح: صبحی صالح، قم: موسسه دارالهجره، چاپ بیست و یک.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۳۶۲ش). الخصال، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، چاپ اول.
۴. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی. (۱۳۶۳). تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، چاپ دوم.
۵. ابن منظور، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ق). لسان العرب، تحقیق جمال الدین میردامادی، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دارصادر، چاپ سوم.
۶. امینی، ابراهیم. (۱۳۸۸ق). امامت و امامان، قم: مؤسسه بوستان کتاب، چاپ اول، ج ۱.
۷. برقی، احمد بن محمد بن خالد. (۱۳۷۱ق). المحاسن، تصحیح: جلال الدین محدث، قم: دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم.
۸. بحرانی، میثم بن علی بن میثم. (۱۳۷۵). ترجمه شرح نهج البلاغه (ابن میثم)، مترجم: قربانعلی محمدی مقدم - علی اصغر نوایی یحیی زاده، مشهد: بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی، چاپ اول. ج ۵.
۹. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد. (۱۴۱۰ق). غرر الحکم و درر الحکم، تصحیح: سید مهدی رجایی، قم: دارالکتب الاسلامی، چاپ دوم.
۱۰. تهرانی، مجتبی. (۱۳۸۱ش). اخلاق الاهی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ چهارم.
۱۱. ثقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال. (۱۳۹۵ق). الغارات (ط - الحدیثه)، تهران: چاپ اول.
۱۲. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۹ق). مراحل اخلاق در قرآن، محقق: علی اسلامی، قم: نشر اسراء، چاپ هفتم.

۱۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق). مفردات ألفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داوودی، دارالقلم - بیروت - دمشق: الدار الشامیه، چاپ اول.
۱۴. شریف الرضی، محمد بن حسین. (۱۴۱۴ق). نهج البلاغه (للصبحی صالح)، تحقیق صبحی صالح، قم: هجرت، چاپ اول.
۱۵. طباطبایی، سیدمحمدحسین. (۱۴۱۷ق). المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرّسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم.
۱۶. فتحعلی خانی، محمد. (۱۳۸۹ش). آموزه‌های بنیادین علم اخلاق ۱، قم: شهریار، چاپ دوم.
۱۷. فیومی، أحمد بن محمد. (۱۴۱۴ق). المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، قم: موسسه دارالهجرة، چاپ ششم.
۱۸. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق. (۱۴۲۹ق). الکافی، تحقیق دارالحدیث، قم: دارالحدیث، چاپ اول.
۱۹. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی. (۱۴۰۳ق). بحار الانوار، تحقیق جمعی از محققان، بیروت: داراحیاء التراث العربی، چاپ دوم.
۲۰. محمدی ری شهری، محمد. (۱۳۶۹). مبانی خدانشناسی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد، چاپ اول.
۲۱. _____ (۱۳۷۷). میزان الحکمه، ترجمه: حمید رضا شیخی، قم: انتشارات دارالحدیث، چاپ اول.
۲۲. _____ همکار: رضا برنجکار و عبدالهادی مسعودی، (۱۳۷۹ش). علم و حکمت در قرآن و حدیث، مترجم: عبدالهادی مسعودی، قم: دارالحدیث، چاپ اول.
۲۳. _____ (۱۳۸۲ش). دانشنامه امیرالمومنین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث و تاریخ، قم: دارالحدیث، چاپ اول.
۲۴. _____ وهمکاران. (۱۳۸۵ش). دانشنامه عقاید اسلامی، قم: انتشارات دارالحدیث، چاپ اول.
۲۵. _____ (۱۳۸۸). مبانی شناخت، قم: دارالحدیث، چاپ دوم.
۲۶. _____ (۱۳۹۰ش). دانشنامه قرآن و حدیث، قم: دارالحدیث، چاپ اول.

۲۷. مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۸۶ش). زینهار از تکبر، تدوین و نگارش: محسن سبزواری، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ اول.
۲۸. مطهری، مرتضی. (۱۳۷۸). مجموعه آثار، تهران: انتشارات صدرا، چاپ سوم، ج ۱۳.
۲۹. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۵ش). پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام شرحی تازه و جامع از نهج البلاغه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول.
۳۰. _____. (۱۳۷۸ش). اخلاق در قرآن، قم: انتشارات علی بن ابی طالب. چاپ چهارم.
۳۱. _____. و دیگران (۱۳۷۴ش). تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول.
۳۲. منسوب به جعفر بن محمد صادق علیه السلام، (۱۳۶۰ش). مصباح الشریعة، ترجمه: حسن علامه مصطفوی، تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
۳۳. نراقی، ملا مهدی. (۱۳۸۶ش). علم اخلاق اسلامی، ترجمه کتاب جامع السعادات، مترجم: سیدجلال الدین مجتبیویتهران: انتشارات حکمت، چاپ هشتم.
۳۴. هاشمی خوئی، میرزا حبیب الله. (۱۳۵۸). منهج البراعة فی شرح نهج البلاغه، مصحح: سیدابراهیم میانجی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم؛

